

بارون

مطلوبه ای از :

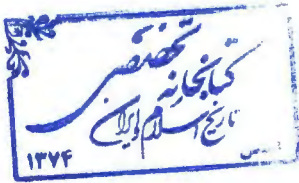
۳۳۳۵۲

همدی غفوری ساداتیه

۲۳۳۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بنام خداوند بخشنده مهربان



منظومه

اسکن شد

c

بارون

(۲-۴)

ده
۱۰
۱۰
۱۰

فمنه تهنیت و تهنیت

استاد و همسر درود است از خید و عزیز است

و بیایه رنج که در گذران روزها بسیار است که شمع بیسته سوزان و در آتش

خاکساز بود و همواره در تندرها که به موهبتت طلب شعر گوئی

بوسانها هرمانه و مسود لیس سنین، و که مژول در نجی بود که کوسا کاپود

مهدی غفوری سادات و داده انور زید که گذر سینه

تست، سنین سنین من معرفت و ... نزدیکی

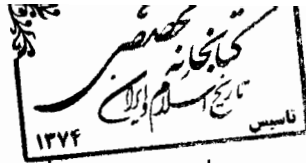
امید که پذیرفته گشته

۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

سید محمد و سید علی ۱۳۷۴

منظومهء بارون
مهدی غفوری ساداتیه
انتشارات رهائی
افست و چاپ در چاپ و گرافیک پارت (مشهد)
چاپ اول - آذر ماه - ۱۳۵۷
دو هزار جلد
خط : قاسم توکلی راد
طرح روی جلد : مجتبی ثریائی
تجدید چاپ با اجازه کتبی سراینده

از عزیزانیکه ابراز و اظهار لطف و محبتشان گستاخیم را در چاپ
این منظومه موجب شد بهر تقدیر تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم



منظومه‌ای را که هم اکنون در دست مهربان دوستی دارید و نورچشمان عزیزتان را بر آن می‌پاشید چند سال قبل بزبان ولهجه شیرین خراسانی (مشهدی) سروده آمد که چون خود را بیشتر مدیون و وابسته به این خطه و لهجه دانسته و می‌دانم آنرا بدین ترتیب ادامه می‌پایان داده ام تردیدی نیست که برخی از لغات و اصطلاحات آن برای عزیزانی که آشنائی با این لهجه را ندارند سئوالاتی را موجب میشود که برای پاسخ بدآت سئولات در پایان منظومه بگونه و ترتیب الفباء معادل فارسی کتابی آن نیز تهیه و چاپ گردیده است .

و اما بهانه گفته آمدن این منظومه را می‌توان ثمره ذهنی، روحی و عینی و عقیدتی من تا کنون خواند که هرآنچه از باران، باد، خزان، سیل و ویرانی و آبادانی، وداع (بدون شك تولد و زندگی دیگر) عدالت و بی‌عدالتی و تبعیض و آزادی و آزادگی و قید و اسارت، توانا ئی و ناتوانی بکارگرفته آمده است و در قالب شعریا هذیان و یا هرآنچه که می‌نامید و می‌دانید و منت خواند نش را بر من که نه بلکه به او (اوستی که گفته است تا که بگویم) می‌گذارید متاثر از يك سلسله ناملا یمسات و سرگردانیها در محدوده و بطن يك اجتماع پر مرارت و يك زندگی بی‌زندگی سخت و قفسرگونه و فشارهای روحی و احساسی و نتیجه مشاهده حسرتبار سوء استفاده کنندگان و خود کامگی خودهان و غرور و تکبر و ادعاهای پوچ مدعیان غافل و تولد و رشد فاصله کشنده و هجر دهنده طبقاتی و انحصار یافتنها و و دانست .

منظومه حاضر در يك روز سرد پاییزی بارانی سال ۱۳۴۸ در تهران که بدون تردید زبان حال خصوصاً آن و این دوران است در دل جوشید و از دل نوشید تا که تولد یافت در تهران آن شهر تضاد های غم‌انگیز

آنجا نیکه عمله اش در کنار خیابان سفرهء گسترده ای از نان و پنیر و پیسی دارد و آن دیگری پشت میز غذاخوری هنوز در انتخاب مرد است . شهری که پایتزش ! مظهر رفاه ، تمیزی ، تجملات و تشریفات و کفرو خیانت و . . . و بالایش ! صدا البته سمبل محرومیت و قناعت و فداکاری و ایمان و وطنپرستی و از خود گذشتگی انسانهایش می توان دید و دانست و نامید !!!

تهرانی که شاعر ناشعری را در لابلای کوچه پسکوچه های تو در تو تنگ و تاریک فقر می فشارد و می پذیرد و سرگردان آشخوریها و سیرابی فروشیهها و عدس فروشیهای بولوار السیابیت ها و . . . از این ردیف خواسته و نیز می خواهد و آن شاعر عزیزو نامدار و گرمی بداحه سُرایی متعهد را در کاخ بلورین و آئینه کاری شده و تجملات مدرن و هتلها و رستورانهای سلطانی و شمشیری چندین و چند ستارهء میدان مولویها و الا آخر . . . تا شیرچنان تهران هائی بود که در دل جوشید و از دل نوشید تا که این منظومه و شعرگونه هائی از این ردیف متولد شد و حال این خلف یا ناخلف مفید یا مضر بحق یا که به ناحق را با آرزوهای قلبی خود برای دستیابی و کسب یک محیط و زندگی بتمام معنا سالم و انسانی تقدیمتان می خواهم و امیدوارم تمامی ما انسانها شرافت و لیاقت حقیقی و تاموتامام جلوه های انسانی را که حق ما دانسته آمده و صفتش را بر ما نهاد و نیز پذیرفته ایم داشته باشیم به معنای عظیم و عمیق آن بی برده و ببریم و باوقوف کامل ، انسانی تولد یابیم و رشد و خدمت کنیم و انسانی و باشادمانی و سرافرازی و پاکی نیز امانت حق را هر آنگاه که اراده فرمود تقدیمش داریم بدون شك زمانی که دیگران را صمیمانه دوست بداریم عاقلانه خود را دوست بوده و موقعی که در فکر و اندیشهء سعادت و رفاه و سرافرازی دیگران باشیم سند و واقعیت سعادت و رفاه و سرافرازی خود را تضمین و امضاء نموده ایم

و بهشتی را که در قبال گزینشِ صراطِ مستقیم و اطاعتِ از فرامینِ مقدسِ حق به ما نوید و وعده داده اند در همین دنیا هم نیز برای خود و دیگران فراهم آورد و موجب شده ایم و از مواهبِ بی نظیر و شکوهمندِ آن نیز بهره مند خواهیم گشت .

بی تردید آرزویِ مدینهءِ فاضله برای هر انسان و اجتماعی علاوه بر سهولتِ آن منطقی و عملی و نیز بحق می باشد و تحقق آن نیاز به هیچ زحمت و ممرات و اقتصاد و سیاستِ فوق العاده های ندارد بلکه معنویات و بیداریهای ذهنی و فکری و وجدانی و از خود گذشتگی ها را عمیقاً می طلبد و می خواهد نه آن سوسیالیسمِ خشکِ بی هنری عاطفه و نه آن امپریالیسمِ ضعیف کُششِ انحصار طلبِ گرگِ صفتِ خود خواهد نه هیچ ایسم و ایست و مرامی دیگر جز قوانینِ مقدسِ الهی و اسلامی می تواند مایهءِ سعادت و سلامت و بهره رزیِ جوامعِ مختلفِ انسانی گردد .

انسانها از سالیان و قرنهای قبل از میلاد مسیح و تا آنجائیکه تاریخ بیاد دارد توسطِ منشورهای چون منشور حمورابی و نیز بعد منشور کوروش و بعد از آن بامنشورهای اسمی و کاغذی به آزادی و حقوق انسانی و انسانها توجه داشته اند و اندیشیده و فکر کرده و واقف نیز بوده اند و البته افراد معدودی نیز حقیقتاً به حفظ و برقراری آن کوشیده و تلاش کرده اند لیکن متأسفانه تداوم و توفیقی بایسته و شایسته حاصل نیامد ، چرا ؟ که ناخلفشان غلبه بر خود خواهی و خود را بی نخواستند و نتوانستند حالیکه علم و تکنولوژی و صنعت کماکان و همواره از ابتدا به یاری و رقابتِ انسانها سیر تکاملی و تحولی و دگرگونی خود را بی وقفه و با سرعتِ هرچه تمامتر ادامه داده و آنرا بیشتر در جهتِ آسایش و خود خواهی و تن پروری و — تنبلی و حتا سلطه و حکومتِ برد یگران بکار گرفته اند لیکن هنوز معنویات و اخلاقیات و روحیات که مایه و سرمایهءِ سعادت و سلامت انسانها می باشد

خریدار بایسته نداشته و لحظه به لحظه و روز بروز مطرود و بی اعتبار تر شده و سیر انحطاط و جنگلی خود را با سرعت هرچه تمامتر با نجاهی خواهد در صورتیکه تجربه کرده ایم که روزبه شب و بهار به خزان و جوانی به پیری و روشنی به تاریکی می انجامد و دلیل بارز و فریادگری پایگی ها و بی اعتباریها و مهمترو با رزتر عمر من و تو وا و آنها که بودند و نیستند و با چنین زیستن و بی اعتبار زیستن‌ها چه جایی برای غرور و تکبر و خود خواهی و ظلم و جور و بیدادگری‌جا می گذارد و می خواهد؟

رسولانی قبل از اسلام ظهور کردند و ادیانی بوجود آمد که هر کدام راه برقرار سعادت و آرامش و آسایش نوع انسان کوشیدند و نیز سرانجام ظهور اسلام بود که با آن شرایط زمانی و مکانی بسیار منحصراً در شبه جزیره عربستان و خارج از آن خطه به تمام و کمال مدینه فاضله را فریاد گرد و انسانها را از هر رنگ و نژاد و از هر طبقه و قبیله و دراز هرگونه تبعیض دکنار هم آزاد و برابر برادرم معرفی کرد و راه سعادت و نیکبختی را نمود و می دانیم که در کوتاهترین زمان ممکن به چه قدرت و عظمتی نائل آمد لیکن از آنجائیکه همواره خود خواهی و خود کامگی و هوسرانی و غروری مورد برخی از انسانها غافل موجب خفت و ذلت و سرگردانی و بدبختی خود و زبردستان تاریک و بزدلشان میشود رسالت و اصالت خدای ناپذیر قوانین مقدس اسلامی را ببا بازی گرفته و ملعبه و دستخوش هوا و هوس اکثر حکمرانان خود خواهم متکبر و خود را بی در زمانها و مکانهای مختلف تاریخ و مورد تجا و زهری سروپائی قرار گرفت بگونه‌ای که به بهانه و بهانه دین گرگها یکدیگر را یافتند و درلباس چوپانان ظاهر آمدند و به کشتار و خونخواری برهگان ساده دل بیچاره کام ننگین خود را رنگین کردند و تا توانستند و بود دریدند و خوردند و نوشیدند و نوشانیدند بطوریکه توبه آنان جز نابودی مرگشان نبود و سرانجام شیران و دلیرانی که اکثرشان ایرانیان غیرتمند و مسلمان بودند مکرر

بر اینان یورش بردند و آنان را تاراندند الحق که تاریخ این سینه سپرین
 بلاهای تجربه‌های تلخ رامی توان صحنه این تکرارها و تجربه‌های غم‌انگیز
 دید که متأسفانه ما کمتر از ضجرت تاریخ و تجربیات گرانقد رآن سود جستند و
 بخود آمد مو بهره گرفته‌ایم بلکه همواره غافل بوده و پیوسته از صفحات
 ارزشمند آن بسادگی و بابسی توجهی و بی‌حوصلگی گذشتنمود یگران را چون
 خود به تکرار تجربه‌های تلخ تاریخ نشانده ایم .

بی‌تردید مدینه فاضله‌ای که خداوند با ارائه کتاب مقدس الهی و بین‌مبین
 اسلام توسط پیامبر گرامی خود حضرت محمد (ص) بما ارزانی داشته^{ست}
 بهترین و کاملترین شکل و انسانی‌ترین طریق و قوانین زیستن و سعادت
 و سلامت جوامع انسانی بوده و هست و خواهد بود که اگر همگان به حق آنرا
 عمل نمایند و بدان صراط قرار گیریم و سرمشق و فراراه خود قرار دهیم بدون
 هیچ زحمتی در بهای بهشت واقعی را گسترده رویاروی خود خواهیم داشت
 و خویش را در آن دنیای باشکوه خواهیم یافت که بحق و حق شایسته
 ما انسان‌های باشد و بر ما است که نخست قدم‌ها را در آن مدینه مقدس بگذاریم
 آنگاه جهانیان را نیز متوجه خود و آن سعادت و سلامت باشکوه قرار دهیم
 و سرمشقشان قرار گیریم .

به امید يك جامعه واقعی جهانی اسلامی و به امید اینکه جهان موجود
 را بهشت و سرزمین بهشتیان ببینیم و از خوشبختی و سعادت^{ست} توسلا
 یکدیگر خوشبخت و سعادت‌مند گردیم .

کتابخانه مرکزی (ع)
۱۹۸۷
۶۶۲۶۱۱

۱۰

تقدیم: در کتاب الهام محمد در حدیث
کن علی بن ابی طالب

بنا بر این که این کتاب در حدیث و تفسیر و احادیث
انسانیت که این دانش و با سواد و در حدیث
که از حدیث خود و خود و احادیث در حدیث و تفسیر
سواد و سواد و در حدیث و احادیث و در حدیث
که از حدیث و احادیث و در حدیث و احادیث
که از حدیث و احادیث و در حدیث و احادیث

(۲- غ - سارا)

بارون^۹

مگی بارون مخہ پی یہ
 افتود مین اسمون
 با بزری قپیم موشک

مازم باخود بزری مدہ

کُرُور ، کُرُور ابرا می‌ین

از هر طَرَف به شهر ما

با او ز ختای پیره شا

با لباسای تیره شا

نَعَرَه زُنُون

عُرُور کُنُون

د رَن می‌ین

می‌ین که تَرِیکِ یِکَنَن

رُوز مُو رِ

رُوز تُو رِ

رُوز اُو رِ

ابرا تَمُومِ اِسْمُونِ رِ مِیگِپَرِن

خُور شید خانم

د پُوشَتِ ابرای اِسْمُونِ

قَپِیمِ مَرَه

اَفْتُوزِ شَهرِ ما مَرَه

ما رِ به حَسرتِ مِشُونَه

رَعْدِي مَرّه

بَرْقِي مَشّه

بَدِش پَيّه عُرْمِرّه

دَوْلَخُ وَاذ، بَه هَمّه جَا سِرْمِرّه

بَارُون دَنه، دَنه مِي يّه

مِيُونَه خُورَشِيد بَامَا، تِيرّه مَرّه

تَار مَرّه

قَط مَرّه

لَشْگَر شُو، شَهْر مَار،

فَت مِکْنَه

قُنُوتِ بَاد،

شَخّه هَايِ دِ رَخْتَارِ مَوْجُونُبُونَه

هَر شَخّه يّي كِه نَا زُوكَه،

زُود مِيشْکِينَه

زُود مَوْ سُوْرَه

خَكِستَرُو خَاك مَرّه

بَلکای زرد،

رُو شَخه هَا

لِی لَی کُنُون

زَارِی زَنُون

مَجَل ای بَادَن مِگَی

اَسپَرای خَاکَن مِگَی

وَاَز دُ وِیْرَه،

دُ وُلُج مِرَه

رُ عَدِی مِشَه

بِرَقِی مِشَه

بَاَزَم پِیَه غُرْمِزَنَه

یَکِدِ فِگَی بَارُون مِی_یَه

تو پِنْدِرِی از اَسْمُون سِیَل مِی_یَه

هَمَّه جَارِ شُو مِپِنِ بَالِش مِپِگِپِرَه

بَارُون دَرَه جَرَجَر مِیَیَه

خِدَنی بَارُون ،

تِیْفُونایِ مَهپَب مِیَیَه

بَداز بَارُون ،

سَبیلِ مِیَیَه

خَنَهءِ مَا پُور اُومَرَه

هَر جَا زَمپِنِ پَسِشَه ،

پُور اُومَرَه

بِهَار کِه شُد ،

سَسِز مَرَه

پِپِز کِه شُد ،

خُوشک مَرَه

اُخِرِشَم نِپَس مِشَه

بَارُونِ هَمپَجُورِ مَبَرَه

دِ رَختایِ پِیَرَن پَرَه

لِی لِی و

لِی لِی مِکِنَن

زَارِی و زَرَمَه مِزَنَن

بَعْضِ از بُو مَبایِ خَنه هَا ،

که تِپِشِنِیَن ،

اُو مُوْخُورَن

بَلکایِ زرد از شَخَه هَا سِپِوَا مِزَن ،

تُو مُوْخُورَن

پِرِمِزَنَن

او طِفَلِیَا ،

بِی خَبَرَن ،

نِوِدِنَن ، نِوِدِنَن ،

شَلِاقِ بِی رَحِمِ زَمُون

یعنی خُزُون

خدی بارون

به جُونِشا زخماي کاري مگره

او طفلِيا نَمِدَنَن ،

نَمِدَنَن ،

از شَخه ها سپوا مَرَن

ازو بالا پَپِن مَيِن

تُو مُو خورَن

لَقَد مَرَن

کُو مُو خورَن

تو هپنج د پدي مرغاي نپم پَسِمِلِر

هَموجوري بَلکاي زرد ،

پَرِمَزَنَن ،

پَرِمَزَنَن ،

پَرِمَزَنَن

فقط رُو بعضی شَخه ها ،

تک و تُوکبى بِلکای سَيزَ ،

خپَره سَرا ،

کمرِ باد و بارونا رِ مپشکپنن

باغماي سنگپنشا وازممنن

وازد ويره بپرقشا د رُو بالآ ،

باد مُوخوره

تُو مُوخوره

بَارُونِ دَرِه جَرَجَرِ مَهِي يَه
 صَدَاش رُو پُوشِت بُوَم مِي يَه
 تَمُوم حُوضِ خَنَه هَا
 مِت دِ پِگَايِ پُور زَاو
 رُو اُجَاقَايِ پُور اَلُو

عُلُ غُلُ و

عُلُ غُلُ مِکِنَن

نُودُ و شُورَا جُونِ مِگِپَرَن
 شُرُو بَه خُونَدَن مِکِنَن

شُورُ،

شُورُ و

شُورُ،

شُورِ مِکِنَن

سَنگَايِ زِپِرِ نُودُ و شُورُ،

از خواب خوش بيد اَرِ مِشَن

اَجِيزِ مَرَن

دو بېتېي اَسپِر شُدَن رِ مِخَنَن

یا که مگی ،

واسواسپا صورتشارِ موشورن

او سنگایی که نازوکن ،

که بی جونن، سولاخ مرن

رگای مردهء زمپن ،

جون میگپرن

دشتای خوشک و تپشنه واز ،

یک او سپری موخورن

مرد ابای شلختهیم ،

واز سرو روئی موشورن

لاشخورای گرسنهیم ،

واز به نوائی مرسن

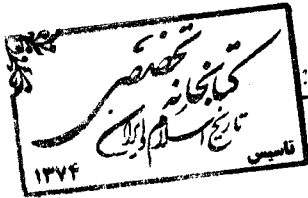
وازم بارون ،

جر، جر مپی یه

تو پند ری پرپزادا ،

فرپشته ها ،

ازو بالا ،



های های گریه ول مدن

بری او بلکای زرد

ای د نه های گریه ها

د نه های گریه های ابر موگوم

دش بد ست هم مدن

قطبی مزن

یکی مشن

روون مزن

هر چیزی که تو راهشا ،

به ساختی عرض اندام کنه ،

خدی خود شا موبورن

واز دُ ویره،

ما خنه هاز،

از گل و از اوسیزم

پلار ما واز میسزم

زمپنار شخم میزیم

بختره هار مکریم

خوشه هارداس میزیم

سوار گو آهن مرم

گندمار به باد میدم

واز دُ ویره،

گله هار میچریم

د مپن کوه و تپه ها

أَبْرَأُ وَأَزْمُ تُوَ أَيْسُمُونُ ،

خَيْمَه دِرُنْ

كُسَهءَ صَبْرُ أَيْسُمُونُ ،

وَأَز سِرْمَرَه

بَارُونُ وَأَزْمُ جَرِّ جَرْمِيَّه

بَلْكَأِي زَرْدِ بِيچَرَه ،

از دست باد و بارونا ،

قَيْپِم مَرْن

مَرْنِ دِ مِپِنِ خَنَه هَايِ كَأِگَلِي ،

جَا مِيگِپَرْن

وُخْتِي كِه بَوْمِپِ خَنَه شَا ،

أُو مُوْخُورَه ،

بَلْكَأِي زَرْدِ شِرِيكِ مَرْنِ ،

أُو مُوْخُورُنْ

وختی که چُخِتِ خَنه شَا،

دِ مِپِنِ سِیَلِ،

کِشْتِی مِشَه تُو مُوْخُورَه،

تُو مُوْخُورَنُ

زَارِی وَ زَرْمَه مِزْنِنِ

لِی وَ

لِی لِی مِکِنِنِ

دُ خِترِشَا یِ پِرِیَا،

ازو یَا لَا،

سِر مِرسَه

دُ سِ مِکِشَه یُصُورَتَا یِ زَرْدِ شَا

بُوس مِزْنَه بَه اَو لِبَا یِ یَا کِشَا

بِدِش یَوَا شِکِی مِگَه :

بَلْکَا یِ زَرْدِ !

لِی لِمُ وَ لِی لِمُ نِکِنِنِ

زاری و زرمه نَزین

همشهریای ما همه غم مُخوَرَن ،

دَقِّ مِکِنَن

بَسَّه دِگَه ،

بَسَّه دِگَه

زَارِ چِر

بِیَن بِرِم

بِیَن بِرِم به شهرما

شهرما شهرخو بپه

اِسْمُو نای شهرما

صَافِ صَافَه

بِرِی هَمبِی تو شهرما ،

سَبَلِ نَمبِی یَه

هَرجا مَرِی ،

چِپَشْمَه دِرَه

کَرِیَز دِرَه

نهر دَره

باغ دَره

مهر دَره

ماه دَره

آهوی آزاد دَره

دشتای آباد دَره

همه جاها ،

آباد پَه

همه جاها ،

آزاد پَه

گرگای اُونجه ،

آهوی

جغدای اُونجه ،

طوطین

کُوپَرِ اَوْنِجِه ،

دَمْنَه

تِيهْ اَوْنِجِه ،

چَمْنَه

کَلْکِ دَرِ اَوْنِجِه ،

مَحْکُومَه

خُودِ خِوَاهِيْ اَوْنِجِه ،

مَظْلُومَه

حِرْصايِ اَوْنِجِه ،

دُوسْتِيَهْ

اَرْزُونِيْ اَوْنِجِه ،

خُوبِيَهْ

دُشْمَنِيْ اَوْنِجِه ،

اَبْدَا

دَعُوْا دَرِ اَوْنِجِه ،

اَضْلَا

أَوْ نَجِّهِ زُبُونِ ،

پیغمبره

أَوْ نَجِّهِ كَلُومِ ،

سرافرازه

د هِنَا، بُوَى كَلِّ مَدَنِ

بَدْنَا، أَوْ نَجِّهِ كَلِّ زَارِنِ

فَتَنَّهُ نِدْرَهُ نَارِ شَا

دُ وُومِ نِدْرَهُ قَهْرِمَا

هَمَّهَ بَرْدِ رِمِ بَا هَمِ

هَمَّهَ بَرِّ بَرِّمِ بَا هَمِ

صُلْحِ وَ صِلَاحِهِ كَارِمَا

تَفْرِیْ وَعَشَقَهُ بَارِمَا

فَرِیْبِ فَرَارِیْهِ زِمَا

بِیْگَنَهْ دُ رُوغِ بَامَا

أَرْبَابِ مَا أَوْ نَجِّهِ ،

پکی

دلای ما اونیجه ،

پکی

مَصِيْمًا هَمَّه ، پکی

مال نِدْرَه صَحْبِي

صَحْب نِدْرَه هر چيزی

قيل نِدْرَه زاهدی

فيس نِدْرَه عالِمِي

دين هَمَّه ،

حَقِيقَتَه

کار هَمَّه ،

مُحِبَّتَه

معنی نِدْرَه خود کُشِي

رَوَا ج نِدْرَه خود سُوزِي

کاخ نِدْرَه تا جری

زَاغَه نِدْرَه زَارَعِي

مال هَمَّه ،

مال ، هَمَّه

دست هَمَه ،

دست، هَمَه

جُون هَمَه ،

جُون، هَمَه

صفا در اُو نِجِه اَرزُونَه

وفا در اُو نِجِه رِوَا جَه

ضَرزَ نِدَرَه كَا رِمَا

اَسِيبَ نِدَرَه خَشِمَا

اَدَم بِيكَا رِنِدِرِم

اِنسُونِ بِيغَا رِنِدِرِم

اَشْتِيَا تِكْرَارِ نِمِرَه

حَالِ كَسِي زَارِ نِمِرَه

لِيَا مَا اُو نِجِه ، خَنْدُونَه

چَشْمَا مَا اُو نِجِه ، مُشْتَا قَه

غَمَايِ اُو نِجِه ،

غَمِي نِپَس

حَسْرَتًا ،

حَسْرَتِي نِيسُ

آرْزُومًا ، زَنْدَگِيَهَ

نَدَايِمًا ، بَنْدَگِيَهَ

وَفَا دَارِي تُو پُوسْتِمَا

مَهْرُ بُونِي تُو خُونِمَا

ثَرَوَتَامَا عَاقَلِيَهَ

شَاد يَا مَأْ عُمُومِيَهَ .

بَلْکَایِ زرد !

نَمِیدِ زَن

اَگِه پَدِ زَن شَب کِه مَشَه ،

اَسْمُونایِ شَهَر ما چِیِ سَاخْتِپَه

سِتْرَه هَایِ وُل وُلِبِی

از چَا دُرَایِ مَخْمَلِی ،

بِپُرُون مِیِ یَن

تو مَخْمَلِ سِیَا یِ شَب

تو اَسْمُون ،

رَقصِ وِکِنَن

پَر مِزَن

بَلْكَأَيَّ زَرْدٍ !

بِئْسَ كَنِينٌ

بَالٍ وَ بَرَأَى مَارِ بِسِينِ

كَأَيِّ وَخْتَا ،

بَالٍ مِزْنِم

پَرِمِزْنِم

خِدِي هَم كَبِّ مِزْنِم

مِرْم مِپِن سِتْرَه هَا

أَسْمُونَا

دَلَا مَارِ هَدِيَه مِدْم

مِزْنُونِ مِشْم

لِپَلِبِي مِشْن

أَمَّا نَه مِتَّ لِپَلِبِيَا وَ مِزْنُونَايَ شَهْرِ شَمَا

مَا أَكَّه خَطِرِ خَوَايِ هَم بِشْم ،

رَاسْتِي مِشْم

بالِ مِزْنِم

پِر مِزْنِم

خِدِي هَم گَبِ مِزْنِم

از اِسْمُونَا مِگْدِرِم

مِرِم رُو بُو مِبِ اِسْمُون

خُورْشِپِدِ رِ اَزُو بَالَا دِ پِنْدِ مِزْنِم

بَلْکَايِ زَرْدِ !

اگِه بَدِينِ ،

نِمِدِينِ

بِزِنَا بُو گُوم خُوشِپِدِ خَانُمِ اَزُو بَالَا چِی سَاخْتِپِکِه ؟

تُو پِنْدِرِي پُولْکِ زَرْدِ تِي دِ رِيَا زِمَمَنَه

مَا مِدِنِم کِه اِسْمُون بُو مِيَايِ بِي شِمَا زِ دِرَه

خُورْشِپِدَايِ بِي حِسَابِ دِرَه

بِهَم مِگَم بَرِم بِه شَهْرَايِ دِگِه

وَأَزْ دُوبَرَه ،

بَالِ مِرْنِم

پَر مِرْنِم

خِدِي هَم كَب مِرْنِم

مِرْم به شَهْرَايِ دِگَه

هَر جَا كِه خَوَاسْتِم مَأ مِرْم

نَه حَدِّ وَ نَه مِرْزِي دِرِم

بَلْكَايِ زَرْد !

مَأ مِتْنِم از دُور دُورَا ،

دِ سَتَايِ هَمَرِ يَكِپِرِم

مَأ اَحْتِيَاجِ بَه عَدْلِيَه ،

سَرِيَازِ خَنَه ،

قِرَاوَلِخَنَه ،

پُولِ خَنَه ،

حَبْسِ خَنَه ،

د پوښه ځنه ،

هېچ ندېرېم

قُلف و کُلو نَم ندېرېم

سرباز و سرهنگ ندېرېم

توپ و تفنگ ندېرېم

پېنجره هاي آهني يم ندېرېم

سپماي خار دار ندېرېم

بېرَق و بېدَق ندېرېم

تيمور و چنگيز ندېرېم

شمرو پزېد ،

مرداب و گنداب ندېرېم

سرحد و مرزې ندېرېم

د پفال و حدې ندېرېم

برلين غربي ندېرېم

غربي و شرقي ندېرېم

د پفال چپنم ندېرېم

حموم فينم ندېرېم

لُخْتِ وَعُورٍ وَكُرُوسِنَهْ اُونِجِهْ نِدِرِم

شاه و گدا، هيچ نِدِرِم

مُفلس و آقا نِدِرِم

خبر چين و حسود و بَخِيلَم نِدِرِم

قَاتِل و مقتول نِدِرِم

رُوپائِهِي اُونِجِهْ نِدِرِم

دوز و كَلَك حُقَه و تنو پر نِدِرِم

قُول و قِرَارِ الكِهِي،

نُطَق و بِيُون زورِكِهِي،

اَجَاشِ اَجَاشِ نِدِرِم

بِد هَكَار و طَلَبْكَار و از اُو و از ما نِدِرِم

اِرْث و مِپْرَاث و وَصِي و وُكَيْلَم نِدِرِم

آتو و ما تو نِدِرِم

حَق و تُويم نِدِرِم

وِيتْنَام و فِلَسْطِين و لُبْنَانَم اُونِجِهْ نِدِرِم

نُوعُون و اَحْمَد اَبَاد و شِمْرُون و شُوشَم نِدِرِم

پېښ و بالا ښږم

اېنجه و اونجه ښږم

سپاو سفید ،

ای رنگ و او رنگ ښږم

اگه ښږم ،

خډي هم ،

با هم ښږم

هرچې ښږم ،

با هم ښږم

دلای گرم ،

د ستای گرم ،

باغای پور مپوه و گل ،

سعادت و سلامت و تفرې و شادی و خوشې ،

هرچې یگی ،

هرچې یخې ازو خو باش ،

با هم ښږم

بِلکایِ زرد !

وَأَزْمِ دِرَه بَارُون مِهِيَه
 سر بازايِ خَزُون مِهِيَه
 چُو خَتايِ خَنَه تا هِنوز ،
 دِ مِپِن سِيَل تُو مُوْخُورَه
 جِسْمايِ زرد تا بَاَزَم ،

از شَخَه ها سِيُوا مِرَه ،

تُو مُوْخُورَه

لقد مِرَه ،

كُو مُوْخُورَه

بَلْکَایِ زرد !

بَسَّه دِگَه

لِپُم و لِپُم نِکِنِن

زَارِي و زِرْمَه نِزِنِن

هَمشَهريايِ مآ هَمه غم مُو خُورِن

د قِ مِکِنِن

بَسَّه دِگَه

بَسَّه دِگَه

دَل رِبه دَرِيآ بِرِزِنِن

دَل آزِي دُنِيآ يِکِنِن

بِپُهودَايَه ،

بِپُهودَايَه

بِپِن بِرِم

بِپِن بِرِم

هَرجَا مُورُوم هَمپَا م بِپِن

بَلْکَایِ زرد نَاتُوُون،

چارهءِ دِ پگه نِ دِرَن

خَنه هاشا دِ مِپِن سِپِل ،

تُو مُوْخُوْرَه

نِفْلَه مِرَه

غَرَقِ مِشَه •

بَلْکایِ زردِ پیسَجَرَه

خِدی بَادِ بهَارَا

خِدی نَسِیمِ سَحْرَا

خِدی دُخْتِرِ شَایِ پَرِیَا

بهَارِ نَادِ پِدَه ،

مَرَن

اُمِیدِ نَادِ اَشْتَه ،

مِیَین

اُمِیدِ هَا دَاشْتَه ،

مَرَن

بِی خِبرِو سَیْزُ ،

مِیَین

پِیْژِ مُرْدَه وَ زرد ،

مَرَن

اَزِی دَر مِیَین ،

ازودِ مَرَن

تو پندری کجا مرن ؟

حکماً به جای خوب مرن

هری مبین

هری مرن

درن مبین

درن مرن

پائیز-۱۳۴۸-تهران

(الف)

- | | | | |
|--------------------|---------------------------------------------|---------------------|----------------|
| ۱- أَفْتُو | آفتاب | ۶- بَالِش | آغوشش |
| ۲- أُورِ | اورا | ۷- بَد | بعد |
| ۳- أُوْ | آب | ۸- بُومْبَائِ | بامهای |
| ۴- أَخْرِشْمُ | آخرش هم | ۹- بِرِي | برای |
| ۵- أَلُو | آتش | ۱۰- بَخْتِرَه | جالیز |
| ۶- أَسِيبُ | آسیب | ۱۱- بِيچَرَه | بیچاره |
| ۷- أَرگَه | اگر | ۱۲- بِرِي هَمِي | برای همین |
| ۸- أَهْنِي يَم | آهنی هم | ۱۳- بَزْدَرَن | برادرند |
| ۹- أَلْكَبِي | دروغی | ۱۴- بَزْبَرَن | برابرند |
| ۱۰- آتُو وَمَاتُو | بهبانه و تهدید | ۱۵- بِيگَنَه | بیگانه |
| ۱۱- أَحْمَدْ آبَاد | محله ای آباد و ثروتمند نشین در غرب شهر مشهد | ۱۶- بِدِنِن | بدانید |
| ۱۲- أَزُو دَر | از آن درب | ۱۷- بَال | پر |
| ۱۳- أَزِي دَر | از این درب | ۱۸- بِبِنِن | ببینید |
| ۱۴- أَجِپَر | هوشیار | ۱۹- بِزْتَا بَكُوْم | به شما بگویم |
| ۱۵- أَجَاش | هرگز | ۲۰- بِهَم مِگَم | بیکدیگر میگویم |

(ب)

- | | | | |
|------------|-------|--------------|------------|
| ۱- بَارُون | باران | ۱- پَرَه شَا | پاره شان |
| ۲- بِي يَه | بیاید | ۲- پُور | پر ، لبریز |
| ۳- بَزِي | بازی | ۳- پَس | پست ، گود |
| ۴- بِكِنِن | بکنید | ۴- پَپِيز | پائیز |
| ۵- بَلْكَا | برگها | ۵- پَپِن | پائین |

(پ)

(ح)

- ۱- حَیْسَ خَنَه زندان
۲- حَمُوم حمام
۳- حِرْصًا حرصها
۴- حُكْمًا حتماً

(خ)

- ۱- خِدِي همراه
۲- خَنَه خانه
۳- خُونَدَن خواندن
۴- خَطِرْخَوَا خواطرخواه، عا^{شقی}
۵- خَبَرچین جاسوس
۶- خُو بَاش خوبهائش

(د)

- ۱- دِمِینِ درمیان
۲- دِرَن دارند
۳- دُولَخ باد همراه باخاک
۴- دَنَه ، دَنَه دانه دانه
۵- دُو بَرَه دوباره
۶- دِیْگَا دیگها
۷- دَس دست
۸- دَشْتَايِ دشتهای
۹- دَهْنَا دهانها
۱۰- دِوُوم دوام

۶- پُوشْت پشت

۷- پِنْدِرِي فکرمی کنی

۸- پُولْ خَنَه بانک

۹- پِیژْ مُرْدَه پژمرده

۱۰- پَیَه پایه ، رعد

(ت)

- ۱- تَرِيْکُ تاريک
۲- تُوْر ترا
۳- تَمُوم تمام
۴- تِپْفُون طوفان
۵- تِپْشَنِيْن تشنه هستند
۶- تُو طاب
۷- تَي ته ، پائين
۸- تَغْرِی تفریح

(ج)

- ۱- جَرَجَر يکریز ، تندتند
۲- جُونِشَا جانشان
۳- جَلَه ریشه

(چ)

- ۱- چُخْت سقف
۲- چِ رِ چرا
۳- چِي سَاخْتِپَه چگونه است
۴- چُوخْتَا سقفها

- ۱۱- دِقْ سگته
 ۱۲- دِپْدَ نگاه کردن
 ۱۳- دِرَزْ دارد
 ۱۴- دِیَوْنَهْخَنَهْ دیوانه‌خانه
 ۱۵- دِیْفَالْ دیوار
 ۱۶- دِرِمْ داریم
- (ر)
- ۱- رَحْتَا لباسها
 ۲- رِ را
 ۳- رُو روی، بالا
 ۴- رُووُنْ روان، جاری، زلال
 ۵- رُو پَائِی پشتیبانی
- (ز)
- ۱- زِ از
 ۲- زَرَمَه ناله
 ۳- زُوْرِكِیِ تحمیلی، بازور
- (س)
- ۱- سِیْلْ سیل
 ۲- سِیْوَا رها، جدا
 ۳- سَاخْتِیِ نحوی، طریقی
 ۴- سَرْمِرَه لبریز میشود
 ۵- سَرْمِرِسَه وارد میشود
 ۶- سُوْلَاخْ سوراخ
- (ش)
- ۱- شُو شب
 ۲- شَخَه شاخه
 ۳- شَلَخَه تنبل و کثیف
 ۴- شَمْرُوْنْ محله‌ای آباد و ثروتمند نشین در شمال شهر تهران
 ۵- شُو شْ محله‌ای شلوغ و فقیرنشین در جنوب شهر تهران
- (ص)
- ۱- صَحَبْ صاحب
 ۲- عَرْضْ نَدَامْ خود نمائی‌گردن‌کشی
 ۳- عَدْلِیَه دادگستری
 ۴- عُوْرْ برهنه بی‌لباس
- (ع)
- ۱- عَرَضْ نَدَامْ خود نمائی‌گردن‌کشی
 ۲- عَدْلِیَه دادگستری
 ۳- عُوْرْ برهنه بی‌لباس
- (ف)
- ۱- فَتْ فتح
 ۲- فِیْنَمْ فین هم
 ۳- فِیْسْ تکبر و افاده
- (ق)
- ۱- قَیْبِمْ مخفی، پنهان
 ۲- قَطْ قطع، جدا
 ۳- قُتُوْتْ شلاق در شگه‌چی‌ها

	(م)	۴- قَطَبِي مخلوط ، درهم
۱- مِگَبِي	می گوئی	۵- قَبِيلُ سرو صدا و فریاد
۲- مَحَه	می خواهد	۶- قَرَاوَلِخَنَه محل نگهبانان
۳- مَأْرَمَ	ما را هم	۷- قَلْف قفل
۴- مَدَ	می دهد	(ك)
۵- مَبِي يَن	می آیند	۱- كُرُوز ، كُرُوز - گروه گروه
۶- مَوِر	مرا	۲- كَارِي مؤثر ، مفید
۷- مَر	می رود	۳- كُو لگد به نشیمنگاه
۸- مَبُون	میان	۴- كِنَه كُند
۹- مِشُونَه	می نشاند	۵- كَسَه كاسه
۱۰- مِزِنَه	می زند	۶- كَرِيز قنات
۱۱- مَبِي يَه	می آید	۷- كَلَك سياست ، حيله
۱۲- مِكِنَه	می کند	۸- كَلُوم كلام
۱۳- مِشَكِبَنَه	می شکنند	۹- كَلُون قفل و بست چوبی
۱۴- مَجَل	مسخره	(گ)
۱۵- مَبِن	میان	۱- گُوَاهَن گاو آهن
۱۶- مَوْخُورَن	می خورند	۲- گُنَايَه گناه است
۱۷- مَكْر	می کارد	۳- گَاپِي گاهی
۱۸- مِث	مثل ، مانند	۴- گَب گفنگوو صحبت
۱۹- مَحَسَن	می خوانند	(ل)
۲۰- مَوْشُورَن	می شویند	۱- لَقَد لگد
۲۱- مَوْكُوم	می گویم	۲- لُخَت برهنه ، بی لباس
۲۲- مَدَن	می دهند	۳- لِبْلُمُو، لِبْلُم جنبید نو نالیدن

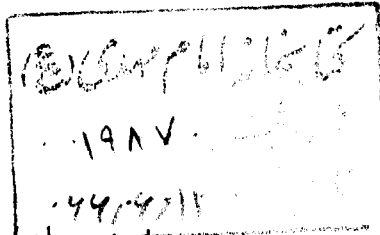
- ۲۳- مُزَجَمَه میزاحم است
۲۴- مُسْبِرُن می برند
۲۵- مِسْرِم می سازیم
۲۶- مِکْرِم می کاریم
۲۷- مِرم می رویم
۲۸- مِجْرِنَم می چرانیم
۲۹- مِی کِشَه می کشد
۳۰- مِگَه می گوید
۳۱- مَصِّیْمَا مذهبمان
۳۲- مَأْرِ ما را
۳۳- مِزُنُون مجنون
۳۴- مِمْنَه می ماند ، شبیه است
۳۵- مَأْمِدِنِم ما می دانیم
۳۶- مِگِم می گوئیم
۳۷- مِتِّیْنِم می توانیم
- ۶- نِدِرِم نداریم
۷- نَاتَوُون ناتوان ، ضعیف
۸- نِفْلَه ازبین رفته ، ضایع
- (و)
- ۱- وَاَز باز ، بار دیگر
۲- وُل رها ، جدا
۳- وُخْتَبِ وقتی ، زمانی
۴- وُل وُلِ چشمک زن ونورانی
۵- وُخْتَا وقتها
۶- وُصْبِ وصیت کننده
۷- وُتُو رأی استثنائی که
- کشورهای بزرگ جهان برای خود در
مجمع عمومی سازمان ملل متحد قائل شد ما
- ۸- وَاَزَم باز هم
- (ه)
- ۱- هَمُوْجُورِ همان گونه
۲- هَمْبِ همین
۳- هَرچِی دِرِم - هرچیزی که داریم
۴- هِرِّی سریع ، تند تند
- (ی)
- ۱- یَوَاشِکِی به آرامی
۲- یِم هم
- ۱- نِمِدِنِن نمی دانند
۲- نُودُ وُشُورَأ ناودانها
۳- نِمِر نمی رود
۴- نِیْس نیست ، نابود
۵- نُوعُون محله ای فقیرنشین
و شلوغ در مرکز شمالی شهر مشهد

بدینو سیله :

به مدیر محترم و کارکنان ارجمند مؤسسه
چاپ و گرافیک پارت که همواره با نهایت
دقت و علاقه و سلیقه بکار خویش عشق
می ورزند صمیمانه تهنیت گفته و به سهم
خود سپاس و تشکر را تقدیمشان نموده
و از پیشگاه حضرت حق برایشان سلامت
و توفیق روز افزون آرزو می نمایم .

مهدی غفوری ساداتیه

نظرات و انتقادات خود را می توانید توسط :
(صندوق پستی ۶۱۷ مشهد) ارسال دارید .



خاسته
سنتی

منتشر شده :

- ۱- سرنوشت (دفتری از شعرهای) محمد تقی خانی (آرام)
- ۲- در شهر غمگرفته پاییز (" " ") رضا افضلی
- ۳- رویش (" " ") رضا دبیری جوان

منتشر میشود :

- ۱- (دفتری از شعرهای) محمد تقی خانی (آرام)
- ۲- ز فرعون و جور او (" " ") رضا افضلی
- ۳- بغض قناریها (" " ") قدرت الله شریفی
- ۴- فرزند کارگاه (" " ") محمد تقی خاوری
- ۵- (" " ") محسن قلاح با فکریا لستانی
- ۶- دفتر دوم (" " ") ن - ع - دشت بیاض
- ۷- (" " ") محمد ولی حاجی زاده (آذر)
- ۸- خون یوسف (مجموعه قصه) جواد ایرانمنش
- ۹- (" " ") م - ح - تقوی گیلانی
- ۱۰- هر صبح ، قربانی (" " ") ابوطالب وظیفه دان
- ۱۱- خوراس (مجموعه ای از آثار شعرا و نویسندگان ایران)

جواد ایرانمنش

با همکاری :

